

پژوهشنامه قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شماره ۳۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

No. 31, Autumn & Winter 2022/ 2023

صص ۶۳-۸۵ (مقاله پژوهشی)

ارزیابی روایات ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت

حسین محمدی^۱، ابراهیم ابراهیمی^۲، علیرضا طیبی^۳، علی حسن بیگی^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۷/۱۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۷/۲۸)

چکیده

در برخی کتب حدیثی و تاریخی اهل سنت روایت‌ها و گزارش‌هایی وجود دارد که برابر با آنها، پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت، جامه از تن درآورده و مکشوف العورة شده و براساس یک ندای غیبی از این کار باز داشته شده است. دو دسته از این گزارش‌ها مربوط به کودکی پیامبر ﷺ و یک دسته مربوط به نوجوانی پیامبر و یک دسته نیز مربوط به جوانی اوست که از جهت سند و متن قابل نقد و بررسی هستند. با وجود اهمیت این موضوع تاکنون هیچ‌گونه پژوهش مستقلی در این زمینه، سامان نیافته است. در نقد سندی، مشخص گردید که اسناد روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ پیش از بعثت مرسل و ضعیف هستند و در نقد متنی نیز، روایات مورد بحث با آیات قرآن، سنت و عقل ناسازگار است و دچار اضطراب نیز هست. در نهایت خاستگاه این گزارش‌ها بررسی شده و روشن گردید که این روایات را بنی‌امیه برای تخریب چهره پیامبر ﷺ ساخته‌اند.

کلید واژه‌ها: روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ، نقد سندی، نقد متنی، اضطراب روایات، امویان، حجاب، علل حدیث.

m67hoss@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری، دانشکده الهیات، دانشگاه اراک، اراک، ایران (نویسنده مسئول)؛

ebrahimi978@atu.ac.ir

۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران؛

a-tabibi@araku.ac.ir

۳. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، ایران؛

a-hasanbagi@araku.ac.ir

۴. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اراک، اراک، ایران؛

۱. طرح مسئله

در برخی کتب حدیثی و تاریخی اهل سنت روایت‌ها و گزارش‌هایی وجود دارد که برابر با آنها، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از بعثت، جامه از تن درآورده و مکشوف العورة شده و بر اساس یک ندای غیبی از این کار باز داشته شده است. پاره‌ای از گزارش‌ها مربوط به کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی مربوط به بزرگسالی اوست. و چون برخی مؤلفان اهل سنت این روایات را صحیح انگاشته‌اند، در پی تحلیل آنها بر آمده و سعی در جمع این روایات دارند. به عنوان نمونه:

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله گمان برده بود، چون در دوران کودکی در حالت عادی و بدون اضطراب برهنه شده، او را منع کرده‌اند، لذا زمان بازسازی کعبه چون حالت اضطراب وجود داشت دوباره برهنه شد و گمان می‌کرد که در این حالت منعی وجود ندارد (ابن حجر، فتح الباری، ۴۰۱/۱). حلبی نیز می‌گوید: ممکن است این‌طور باشد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه نشده است که امر به پوشاندن عورت در دوران کودکی، امر تحریمی است بلکه جواز ترک را برداشت نموده است. و در دوران جوانی متوجه نهی تحریمی شده است. حلبی در ادامه برخی از روایاتی را که در مقابل روایات ناپوشیدگی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد، توجیه می‌کند (حلبی، ۲۳۱/۱). «سهیلی» نیز تلاش خود را برای جمع بین روایات نموده و احتمال داده است که این مسئله در دو نوبت از زندگی وی رخ داده است: یکی در سن کودکی و دیگری زمان بازسازی کعبه در میان سالگی حضرت (سهیلی، ۲۰۹/۱).

گرچه برخی مانند صالحی شامی به توجیهات پاسخ داده و گفته‌اند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از چیزی یکبار منع می‌شد، دستور منع، دوباره تکرار نمی‌شد (صالحی شامی، ۱۵۰/۲)؛ اما ابن حجر، حلبی و سهیلی دقت ندارند که در همان روایتی که مربوط به دوران کودکی پیامبر صلی الله علیه و آله است، آمده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر پس از آن عورتش دیده نشد. یعنی اینکه اگر روایات دوران کودکی صحیح باشد و پذیرفته شود، دیگر مجالی به روایات دوران بزرگسالی حضرت نمی‌ماند.

روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ تنها به آثار اهل سنت محدود نشده و به برخی از کتب متاخر شیعیان نیز راه یافته است (نک. مجلسی، ۴۱۱/۱۵) و همین امر سبب شده است که این گونه روایات دستاویز کسانی باشد که معتقد به حجاب حداقلی در عصر پیامبر ﷺ هستند و سعی در اثبات این موضوع دارند که وقتی پیامبر ﷺ به عنوان پاک‌ترین انسان روی زمین، مکشوف العورة شده، پس باید پذیرفت که حجاب شرعی در آن روزگاران هرگز به غلظت اعصار بعدی نبوده است؛ که کتاب «حجاب شرعی در عصر پیامبر ﷺ» نوشته «امیرحسین ترکاشوند» را می‌توان به عنوان نمونه برشمرد. ایشان در مقدمه کتاب خود با استناد به همین روایات سعی دارد، پدیده برهنگی و ناپسند نبودن آن را برای پیامبر ﷺ عادی جلوه دهد تا فرضیه خود مبنی بر اثبات حجاب حداقلی را اثبات نماید. وی پس از بیان این روایات چنین نتیجه می‌گیرد: «شواهد بالا همگی درباره پاک‌ترین انسان‌ها بود و باید پذیرفت که حجاب شرعی در آن روزگاران هرگز به غلظت اعصار بعدی و از جمله عصر کنونی نبوده است و از آن مهم‌تر اینکه درخواست شرع، بر روی پوشاندن شرمگاه و پایین تنه متمرکز بود و نه قسمت‌های دیگر اندام» (ترکاشوند، ۲۶).

بنابراین ضروری می‌نماید که این روایات و گزارش‌ها واکاوی گردیده و اسناد و محتوای آنها بررسی و تحلیل شوند. با وجود اهمیت این موضوع تاکنون پژوهش مستقلی در این زمینه، سامان نیافته است. از این رو، این نوشتار، برای تدارک این خلأ صورت یافته و با روش توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این سؤال است که وضعیت این دسته از روایات از جهات متنی و سندی چگونه ربنوده و در نهایت روایات ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت از چه جهاتی قابل نقد است؟

۲. گونه‌شناسی روایات ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت

با تتبع و جمع‌آوری روایات و گزارش‌های حاکی از ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ پیش از بعثت، می‌توان آنها را به چهار دسته کلی تقسیم‌بندی کرد: دسته اول، هنگام بازی در کودکی؛ دسته دوم، هنگام کمک به ساخت خانه ابن‌جدعان در کودکی؛ دسته سوم، هنگام

اصلاح چاه زمزم در نوجوانی؛ دسته چهارم، در زمان بازسازی کعبه در جوانی.

۲-۱. روایات دسته اول: هنگام بازی در کودکی

روایات دسته اول، دو روایت است که ماجرای ناپوشیدگی پیامبر ﷺ را در کودکی و در هنگام بازی پیامبر ﷺ با کودکان مکه بیان می‌کند.

الف) در سیره ابن اسحاق چنین آمده است: «از پیامبر ﷺ نقل است - در ذکر مواردی که خداوند او را (به صورت ویژه) حفظ کرده است - که فرمود: من همراه کودکانی بودم که با من هم‌سال بودند و جامه‌هایمان را به خاطر (پر بودن از) سنگ‌هایی که آن‌ها را برای بازی‌مان می‌بردیم بر دوشمان گذاشته بودیم. ناگاه شخصی مرا ضربه‌ای محکم زد و گفت جامه (پر از سنگ) ات را محکم بگیر و بر خود بپسبان»^۱ (ابن اسحاق، ۵۶).

ب) ابن هشام بدون ذکر سند چنین می‌آورد: رسول خدا ﷺ از سرگذشت خود در کودکی و زمان جاهلیت خود و نگرهبانی خداوند از وی این‌گونه حکایت کرده است: من در میان پسر بچه‌های قریش سنگ‌هایی را برای بازی بچه‌ها حمل می‌کردیم و همگی برهنه شده بودیم و آزارمان را روی شانه گذارده و سنگ‌ها را روی آن می‌گذاریم و من هم مانند آنها در رفت و آمد بودم که ناگهان شخصی با دست خود بر من زد که فکر نمی‌کنم خیلی درد آورنده بود، و به من گفت: آزارت را ببند. و من آزارم را گرفته و بر خود بستم و تنها از میان بچه‌های دیگر من بودم که آزار خود را بسته و سنگ را بر دوش خود می‌کشیدم»^۲ (ابن هشام، ۱۸۳/۱).

۱. حدثنا أحمد نا یونس عن ابن إسحاق قال فحدثني والدي إسحاق بن يسار عن من حدثه عن رسول الله ﷺ أنه قال فيما يذكر من حفظ الله عز وجل إياه أني لمع غلمان هم أسناني قد جعلنا أزرنا على أعتاقنا لحجارة ننقلها نلعب بها إذ لکمني لاکم لکمة شديدة ثم قال اشدد عليك ازارک.

۲. و کان رسول الله ﷺ، فيما ذکر لی، یحدث عما کان الله یحفظه به فی صغره و امر جاهلیته انه قال: «لقد رايتنی فی غلمان من قریش ننقل الحجاره لبعض ما یلعب الغلمان، کلنا قد تعری و اخذ ازاره و جعله علی رقبتی یحمل علیه الحجاره، فانی لا قبل معهم کذلک و ادبر اذ لکمني لاکم ما اراه لکمه وجیع، ثم قال: شد عليك ازارک. قال فاخذته فشدته علی، ثم جعلت احمّل الحجاره علی رقبتی و ازاری علی من بین اصحابی»

۲-۲. دسته دوم: هنگام کمک به ساخت خانه ابن جدعان در کودکی

در این دسته فقط یک روایت نقل شده که قصه ناپوشیدگی پیامبر ﷺ را مربوط به ساخت خانه ابن جدعان می‌داند که پیامبر ﷺ به همراه کودکان دیگر برای کمک به او سنگ و خشت‌ها را در آغوش خود حمل می‌کردند و با توجه به اینکه دامنشان بالا می‌رفت، عورتشان دیده می‌شد.

ابن ابی الحدید به نقل از محمد بن حبیب چنین روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ فرمود: یاد دارم که من پسری بودم هفت ساله که ابن جدعان خانه‌ای در مکه می‌ساخت، و من با پسران دیگر خاک و خشت در دامن خود می‌ریختم و برای ساختمان مزبور حمل می‌کردیم، و به همین منظور من دامن خود را پر از خاک کردم و در نتیجه عورتم مکشوف شد، سپس از بالای سر خود ندائی شنیدم که گفت: ای محمد دامت را بینداز! من سرم را بلند کردم و چیزی ندیدم جز همان صدائی را که شنیده بودم، و به همین جهت من دامنم را به همان‌گونه نگه داشتم و نینداختم که ناگاه دیدم گویا انسانی است بر پشت من زد که من به صورت به زمین افتادم، و آن شخص دامن جامه ام را باز کرد و مرا با آن پوشانید و در نتیجه خاک‌ها روی زمین ریخت، و من برخاسته و به خانه عمویم ابوطالب رفته و دیگر باز نگشتم و به چنین کاری دست نزدm^۱» (ابن ابی الحدید، ۲۰۸/۱۳).

۲-۳. دسته سوم: هنگام اصلاح چاه زمزم در نوجوانی

یک روایت در این دسته وجود دارد که براساس آن، هنگامی که ابوطالب عموی پیامبر اکرم ﷺ چاه زمزم را اصلاح می‌کرد، پیامبر ﷺ هنگام حمل سنگ، جامه از تن درمی‌آورد که دچار غش می‌شود و پس از به هوش آمدن دوباره خود را می‌پوشاند.

۱. روی محمد بن حبیب فی أمالیه قال: قال رسول الله ﷺ أذكر وأنا غلام ابن سبع سنين، وقد بنى ابن جدعان دارا له بمكة، فجئت مع الغلمان نأخذ التراب والمدر في حجورنا فننقله، فملأت حجري ترابا فانكشفت عورتى، فسمعت نداء من فوق رأسى يا محمد، ارخ إزارك، فجعلت ارفع رأسى فلا أرى شيئا، الا انى اسمع الصوت، فتماسكت ولم أرخه، فكان انسانا ضربنى على ظهرى، فخررت لوجهى، وانحل إزارى فسترنى، وسقط التراب إلى الأرض، فقممت إلى دار أبى طالب عمى ولم أعد.

حاکم نیشابوری از ابن عباس با ذکر سند چنین نقل می‌کند که: «ابوطالب چاه زمزم را تعمیر می‌کرد و پیامبر ﷺ که در آن زمان نوجوان بود و به ابوطالب کمک می‌کرد و سنگ می‌آورد، آزار و لنگ خود را درآورد و بر دوش گذاشت تا با آن جسمش را از آثار سنگ حفظ کند که در این حال پیامبر ﷺ برهنه شدند و بی‌هوش روی زمین افتادند. به ابوطالب گفته شد که پسر برادرت را دریاب که بی‌هوش شده است. پس از آنکه به‌هوش آمد ابوطالب از او جریان و علت را پرسید. پیامبر ﷺ گفت: فردی را با لباس سفید دیدم که به من گفت: خود را بپوشان. ابن عباس گوید: این اولین نشانی از پیامبری بود که رسول الله ﷺ دیدند و از آن روز به بعد دیگر عورت ایشان دیده نشد» (حاکم، ۱۷۹/۴ و حلی، ۲۰۰/۱).

۴-۲. دسته چهارم: در زمان بازسازی کعبه در جوانی

بر طبق این دسته از روایات، رسول خدا ﷺ در کار تجدید بنای کعبه و آوردن مصالح و سنگ و گچ با قریش همکاری می‌کرد و کمک می‌نمود. در این روایات - که چهار مورد هستند - گزارش شده است که مردم برای تجدید بنا اقدام به آوردن سنگ می‌کردند و برای این‌که از آزار حمل سنگ‌های درشت بکاهند، تک جامه‌ی موجود بر اندامشان را از دور بدن جدا کرده و آن را بر روی شانه و کتف، یعنی در زیر سنگ قرار می‌دادند و به صورت کاملاً عریان راه می‌رفتند. پیامبر اکرم ﷺ نیز که هنوز به مقام رسالت نرسیده بود جامه از تن درمی‌آورد، ولی طولی نمی‌کشید که با یک ندای غیبی یا ممانعت فرشته‌ای، دوباره خود را می‌پوشاند.

الف) ابن حنبل با ذکر سند از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: «رسول خدا ﷺ با قریش برای ساختمان کعبه سنگ می‌برد و آزارش را بر کمر بسته بود. عباس عموی آن

۱. حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا العباس بن محمد الدوري ثنا أبو يحيى الحماني عبد الحميد بن عبد الرحمن ثنا النضر أبو عمر الخزاز عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان أبو طالب يعالج زمزم وكان النبي صلى الله عليه وآله ممن ينقل الحجارة وهو يومئذ غلام فاخذ النبي صلى الله عليه وآله إزاره فتعري واتقى به الحجر فغشي عليه فقبل لأبي طالب أدرك ابنك فقد غشي عليه فلما أفاق النبي ﷺ من غشيته سأله أبو طالب عن غشيته فقال اتاني آت عليه ثياب بيض فقال لي استتر فقال ابن عباس فكان ذلك أول ما رآه النبي صلى الله عليه وآله من النبوة ان قيل له استتر فما رؤيت عورته من يومئذ.

حضرت به او گفت: ای برادرزاده! خوب است آزارت را باز کنی و روی شانهات بگذاری تا مانع آزار سنگ بر شانهات بشود. آن حضرت آزارش را باز کرد و روی شانهاش گذارد ولی ناگهان دچار غشوه شد و به زمین افتاد، و از آن پس دیگر کسی آن حضرت را برهنه ندید^۱» (ابن حنبل، ۴۳۶/۲۲ و بخاری، ۲۵۶/۱ و مسلم، ۲۶۸/۱).

ب) مسلم نیشابوری با ذکر سندی دیگر از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌نماید: «زمانی که کعبه بازسازی می‌شد پیامبر اکرم ﷺ همراه عمویش عباس سنگ حمل می‌نمود. عباس به او گفت: برای جلوگیری از آزار سنگ، آزارت را باز کن و روی شانهات بگذار. حضرت چنین کرد اما بلافاصله به زمین افتاد و نگاهش را به آسمان دوخت. سپس ایستاد و گفت: لباسم! لباسم! سپس لباسش را پوشید^۲» (مسلم، ۲۶۸/۱).

ج) احمد بن حنبل از ابی الطفیل با یاد کرد سند می‌نویسد: «زمانی که خانه کعبه تجدید بنا می‌شد مردم به جابجایی سنگ‌ها مشغول بودند و پیامبر ﷺ نیز با آن‌ها سنگ جابجا می‌کرد. آن‌گاه جامه از تن به درآورد و بر شانه‌هایش نهاد. پس به وی ندا شد که عورتت را نمایان نکن. سپس پیامبر سنگ را انداخت و جامه را پوشید^۳» (ابن حنبل، ۲۱۳/۳۹).

د) در سیره ابن اسحاق و البدایه والنهایه این‌گونه از عباس عموی پیامبر ﷺ روایت شده است: «هنگامی که قریش خانه کعبه را بنا می‌کرد مردان قریش دو نفر دو نفر به حمل و نقل سنگ‌ها مشغول بودند، مردها سنگ می‌بردند و زن‌ها گچ و گل تهیه می‌کردند. عباس گوید: من هم با برادرزاده‌ام بودم، و سنگ‌ها را با دوش خود حمل می‌کردیم و آزارمان را باز

۱. حَدَّثَنَا رَوْحٌ، حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، سَمِعْتُ جَابِرًا، يُحَدِّثُ: "أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمْ حِجَارَةَ الْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارٌ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ، يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ فَجَعَلْتَهُ عَلَى مَنْكَبِكَ دُونَ الْحِجَارَةِ"، قَالَ: "فَحَلَّهُ، فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكَبِيهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رَأَيْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ غُرِيًّا"
 ۲. (قَالَ إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا. وَقَالَ ابْنُ رَافِعٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ) أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ. أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: لَمَّا بُنِيَ الْكَعْبَةُ ذَهَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَبَّاسٌ يَنْقُلَانِ حِجَارَةً. فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اجْعَلْ إِزَارَكَ عَلَى عَاتِقِكَ، مِنَ الْحِجَارَةِ. فَفَعَلَ. فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ. وَطَمَحَتْ عَيْنَاهُ إِلَى السَّمَاءِ. ثُمَّ قَامَ فَقَالَ «إِزَارِي، إِزَارِي» فَسَدَّ عَلَيْهِ إِزَارُهُ.

۳. حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خُنَيْمٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: لَمَّا بُنِيَ الْبَيْتُ كَانَ النَّاسُ يَنْقُلُونَ الْحِجَارَةَ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْقُلُ مَعَهُمْ، فَأَخَذَ الثَّوْبَ فَوَضَعَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، فَنُودِيَ: لَا تَكْشِفْ عَوْرَتَكَ، فَالْقَى الْحَجَرَ وَلَبَسَ ثَوْبَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

کرده و زیرسنگ‌ها (روی دوشمان) گذارده بودیم و هر وقت با مردم مواجه می‌شدیم آزارمان را می‌بستیم، در همین احوال که من می‌رفتم، محمد ﷺ نیز پیش روی من بود که ناگهان به صورت بر زمین افتاد، من دویدم و سنگم را بر زمین انداختم و او را دیدم که به آسمان نگاه می‌کرد، من گفتم: تو را چه شده؟ دیدم برخاست و آزارش را برگرفت و گفت: من از اینکه برهنه راه بروم ممنوع شدم! عباس گوید: من این ماجرا را از مردم پنهان داشتم از ترس آنکه بگویند: دیوانه است!^۱ (ابن اسحاق، ۵۶ و ابن کثیر، ۲/۲۸۷). ابن اسحاق، ریان بازسازی کعبه را در سی و پنج سالگی پیامبر ﷺ می‌داند، البته سندی برای آن ارائه نمی‌دهد» (ابن اسحاق، ۸۴ و ابن کثیر، ۲/۳۰۰).

۳. نقد سندی روایات

در نقد سندی روایات، سند و رجال روایات از جهت اتصال و عدم اتصال آن‌ها به معصوم یا ضعف راوی بر پایه جرح و تعدیل موجود در کتب رجالی فریقین مورد ارزیابی گرفته است.

در دسته اول، روایت اول با چنین سندی نقل شده است: «حدثنا أحمد نا يونس عن ابن إسحاق قال فحدثني والدي إسحاق بن يسار عن من حدثه عن رسول الله ﷺ» که در این سند راوی مستقیم از معصوم افتاده است، بنابراین روایت مرسل و ضعیف است. همچنین «محمد بن إسحاق بن يسار» را بزرگان اهل سنت همچون مالک، دارقطنی، نسائی، یحیی بن معین و دیگران تضعیف کرده و به تدلیس متهم نموده‌اند (مزی، ۴۰۵/۲۴-۴۲۹). مضاف بر آن، نسائی در کتاب «الضعفاء والمتروكين» (نسائی، ۲۳۰) و عقیلی نیز در کتاب

۱. حدثنا أحمد قال نا يونس عن عمرو بن ثابت عن سماك بن حرب عن عكرمة عن ابن عباس قال حدثني أبي العباس بن عبد المطلب قال كنا ننقل الحجارة حين بنت قريش البيت فأفردت قريش رجلين رجلين و كان النساء ينقلن الشيد و كان الرجال ينقلون الحجارة فكنت أنقل أنا و ابن أخي فكننا نحمل على رقابنا وأزرنا تحت الحجارة فإذا غشينا الناس انتزرونا فبينما أنا أمشي و محمد ﷺ قدامي ليس عليه شيء إذ خر محمد فانبطح فألقيت حجري و جئت أسعى و هو ينظر إلى السماء فوقه فقلت ما شأنك فقام فأخذ أزاره و نهاني أمشي عريانا فلبثت أكتمها الناس مخافة أن يقولوا مجنون حتى أظهر الله عز وجل نبوته.

«الضعفاء» خود (عقیلی، ۲۳/۴) نام وی را در میان روایان ضعیف آورده است. به علاوه او با توصیفات «کذاب» (ابن ابی حاتم، ۱۹۳/۷ و ابن عدی، ۱۰۳/۶)، «لیس بحجه» (ابن ابی حاتم، ۱۹۲/۷ و عقیلی، ۲۸/۴)، «لیس بالقوی فی الحدیث» و «ضعیف» (مزی، ۴۲۲/۲۴) تضعیف شده است.

روایت دوم را نیز ابن هشام بدون ذکر سند نقل نموده که در ضعف آن تردیدی نیست. در دسته دوم، نیز فقط یک روایت ذکر گردید که آن را ابن ابی الحدید بدون ذکر سند، از شخصی با نام محمد بن حبیب گزارش نموده است که با وجود تتبع فراوان، چنین حدیثی در هیچ یک از کتب تاریخی و روایی یافت نشد و فقط علامه مجلسی در بحار الانوار آن را به همان شکل نقل نموده است (مجلسی، ۳۶۲/۱۵) که به نظر می‌رسد او نیز از ابن ابی الحدید نقل نموده است؛ بنابراین نمی‌توان به چنین روایتی تکیه نمود.

در دسته سوم، یک روایت ذکر شد که آن هم دچار آفت ضعف است. این روایت از عبدالله بن عباس نقل شده است که وی در هنگام رحلت رسول اکرم ﷺ ۱۳ و یا ۱۵ سال داشت (مزی، ۱۶۱/۱۵). براین اساس، در زمان تعمیر چاه زمزم، اصلاً به دنیا نیامده است. پس این روایت، به علت عدم حضور راوی پذیرفته نیست. «ابو عبدالله عکرمه بربری» نیز که در سند این روایت است، توسط صحابه و تابعین و بزرگان عامه تضعیف شده و به دروغ گویی متهم شده است. نقل است که رأی و نظر عکرمه مانند خوارج بوده است. وی بر مولای خود نیز ابن عباس دروغ می‌بسته است و در اظهار اکاذیب خود آن قدر بی‌پروا بوده که حتی ادعا می‌کند ابن عباس نیز از جمله‌ی خوارج بوده است. خود ابن عباس او را خبیث معرفی می‌کند. ابن عمر، محمد بن سیرین، سعید بن جبیر و یحیی بن سعید الأنصاری او را دروغ‌گو خوانده‌اند. مالک و ابن ابی ذئب او را قابل اعتماد نمی‌دانستند. همچنین از یحیی بن معین نقل است که مالک ابن انس، عکرمه را خوش نمی‌داشت و در احادیث به جای ذکر نام وی، از واژه «رجل» استفاده می‌کرد. احمد بن حنبل نیز عکرمه را «مضطرب الحدیث» می‌داند (همانجا، ۲۷۷/۲۰-۲۹۹). به علاوه در سند روایت مزبور «أبو عمر

الخزاز النضر بن عبدالرحمن» قرار دارد که وی به شدت در کتب رجالی با الفاظ «لین الحدیث، منکر الحدیث، ذاهب الحدیث، لیس بثقه، لیس بشیء، ضعیف الحدیث و متروک الحدیث و...» تضعیف شده است (همانجا، ۳۹۵/۲۹ و ابن حجر، ۱۰۹/۶). همچنین در الکامل آمده است که نضر بن عبدالرحمن از عکرمه از ابن عباس روایاتی دارد که غیر از او با چنین سندی این روایات نقل نشده است (ابن عدی، ۳۲۹/۵). گرچه در ادامه حدیث مزبور، حاکم نیشابوری آن را صحیح الاسناد دانسته است اما هیثمی در مجمع الزوائد بر ضعف سند تاکید نموده و چنین می‌نویسد: «رواه البزار وفيه النضر أبو عمر وهو متروك» (هیثمی، ۲۸۷/۳).

در دسته چهارم، روایت اول و دوم از «جابر بن عبدالله انصاری» نقل شده است. این روایت با توجه به اینکه به صحابی ختم شده، از نظر عامّه مورد پذیرش است اما با توجه به اینکه جابر هنگام بازسازی کعبه حضور نداشته است، روایت او مرسل بوده و مورد پذیرش نیست. زیرا وفات جابر در سال ۷۸ و در ۹۴ سالگی بوده است (ابن قتیبّه، ۳۰۷/۱)، بنابراین وی در سال اول بعثت ۳ ساله خواهد بود و قطعاً در سال بازسازی مکه به دنیا نیامده بود. همچنین در سند روایت دوم «عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج مکی» قرار دارد که در ورد وی آمده است که برایش مهم نبود حدیث را از کجا بگیرد (مزی، ۳۵۳/۱۸). همچنین ابن حجر نام او را در کتاب طبقات المدلسین ذکر کرده است (ابن حجر، طبقات المدلسین، ۴۱) و دارقطنی درباره وی می‌نویسد: او به بدترین شکل تدلیس می‌کرد زیرا تدلیس را در آنچه که از مجروحین شنیده بود انجام می‌داد (مزی، ۳۵۳/۱۸).

روایت سوم نیز به صورت مرسل نقل شده زیرا راوی آن «ابوالطفیل عامر بن واثله» است که در سال جنگ اُحد زاده شد و تنها ۸ سال آخر زندگانی پیامبر ﷺ را درک کرده است، بنابراین وی نمی‌تواند هنگام بازسازی کعبه حضور داشته باشد. پس روایت او نیز مرسل خواهد بود. همچنین در سند روایت مزبور، «معمر بن عبدالله تمیمی» قرار دارد که به آفت عدم حفظ، دچار بوده و با عنوان «منکر الحدیث» تضعیف شده است (ذهبی،

۱۵۵/۴). به علاوه در مورد وی، اطلاعات مختصری در کتب رجال اهل سنت وجود دارد. روایت چهارم نیز به جهت حضور راویان ضعیف در سند، دچار ضعف می‌باشد: شرح حال عکرمه در بررسی روایات دسته پیش گذشت و ضعف او مشخص گردید. «سماک بن حرب بکری» نیز دیگر راوی ضعیف این روایت است. احمد بن حنبل وی را «مضطرب الحدیث» می‌خواند. یعقوب بن شیبۀ گوید: به علی بن مدینی گفتیم روایۀ سماک از عکرمۀ چگونه است؟ گفت: مضطرب است. ابن المبارک نیز گوید: سماک در حدیث ضعیف است. یعقوبی نیز در این رابطه گوید: روایت وی از عکرمۀ خاصۀ مضطرب است (مزی، ۱۱۹/۱۲). راوی ضعیف دیگر این روایت «عمرو بن ثابت» است که وی با توصیفات «لیس بثقة، ولا مأمون، لا یکتب حدیثه، لیس بشی، ضعیف الحدیث و متروک الحدیث» تضعیف شده است (همانجا، ۵۵۸/۲۱).

۴. نقد متنی روایات

در ارزیابی متنی روایات، روایت را از جهت - مخالفت با آیات قرآن، مخالفت با سنت، مخالفت با عقل و اضطراب روایات مورد بررسی و مذاقه قرار دادیم که با آسیب‌های جدی روبروست:

۴-۱. مخالف با قرآن

در آیه ۲۶ سوره اعراف می‌خوانیم: «یا بنی آدَمَ قَدْ أُنْزِلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ». از تعبیر یا بنی آدَمَ در این آیه استفاده می‌شود که پوشش یک امر فطری است لذا خداوند با این تعبیر سخن گفته است و نه با یا ایها الذین آمنوا؛ حال چگونه ممکن است پیامبر ﷺ برخلاف این حکم فطری عمل کرده باشد؟ آن هم پیامبری که به تصریح آیه ۵۳ سوره احزاب، آن قدر شرم و حیا دارد که از مردم نمی‌خواهد از خانه‌اش بیرون بروند. آنها غذا خورده و نشستند و صحبت می‌کنند و نه تنها وقت پیامبر ﷺ را بیهوده به هدر می‌دهند بلکه روح لطیف‌شان نیز

می‌آزارند اما آن قدر به قواعد ادب و اخلاق پایبند است که همه رنج صحبت آنها را تحمل می‌کند و از ایشان نمی‌خواهد که خانه‌اش را ترک گویند.

این نکته نیز قابل تأمل است که به پیامبر ﷺ اتهامات مختلفی از قبیل مجنون، کاهن، شاعر و ساحر زده‌اند؛ اگر پیامبر ﷺ در زمانی لباس از تن به در کرده بود حتماً علیه پیامبر ﷺ استفاده می‌کردند تا در برابر دستورات حجاب از جانب پیامبر ﷺ، موضع مخالف بگیرند، در حالی که در قرآن و حتی گزارشهای تاریخی چنین سخنی دیده نمی‌شود.

۴-۲. مخالف با سنت

روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ، مخالف روایات دیگری است که در همان کتب نقل شده است:

الف) روایات عدم رؤیت عورت پیامبر ﷺ

روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ با گزارش یعقوبی از جریان بازسازی کعبه مخالف است و در آن به پوشش پیامبر ﷺ در جریان بازسازی کعبه اشاره شده است بدین صورت که: «آنان جامه‌های خود را نهادند و برهنه کار می‌کردند مگر رسول خدا ﷺ که از کندن جامه‌اش امتناع کرد و از فریادکننده‌ای شنید که فریاد می‌زد: جامه‌ات را مکن!»^۱ (یعقوبی، ۱۹/۲). با دقت در این روایت مشخص می‌شود که پیامبر ﷺ قبل از بیرون آوردن جامه، ندای ممانعت را شنیده است. با اینکه این گزارش بدون یادکرد سند نقل شده است، ولی به هر صورت با آن روایات مخالف و سبب تردید در آنها می‌شود چرا که سند روایات مزبور نیز دچار اشکال بودند. و در ترجیح هر یک از آنها باید دلایل محکمی آورده شود.

علاوه بر آن، این روایات با روایت امیرالمؤمنین ﷺ در تضاد است. آن حضرت در نهج البلاغه در تشریح اینکه پیامبر از زمان تولد مورد عنایات و تربیت خاص خداوند بوده می‌فرماید: «از آن زمان که رسول از شیر گرفته شد، خداوند بزرگ‌ترین فرشته‌اش را شب و روز همنشین او ساخت تا او را به راه بزرگواری‌ها و خصال و اخلاق نیکو برَد»

۱. فوضوا أزرهم یعملون عراة إلا رسول الله فإنه أبی أن ینزع ثوبه فسمع صائحا یصیح: لا تنزع ثوبک.

(سیدرضی، خطبه ۱۹۲).

همچنین روایتی از امیرمومنان علیه السلام در کتب فریقین نقل است که امام فرمود: هیچ‌گاه نخواستیم کارهای رایج زمان جاهلیت را انجام دهیم مگر دو بار که در هر بار خداوند میان من و آنچه‌می‌خواستیم انجام دهم حائلی قرار داد. فرمود: در جوانی که به چوپانی مشغول بودم، شبی وارد مکه شدم و دیدم که مراسم عروسی برپاست و عده‌ای به دف زدن مشغولند و قصد داشتم این مراسم را تماشا کنم که خداوند مانع از این کار شد و خواب مرا گرفت. این اتفاق در شب دیگری نیز برایم تکرار شد (حاکم نیشابوری، ۲۴۵/۴؛ ابن حبان، ۱۶۹/۱۴؛ امینی، ۷۵/۸). حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث به صحیح بودن آن تاکید نموده است (حاکم نیشابوری، ۲۴۵/۴). در نتیجه این روایات به خوبی نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهت عنایات ویژه الهی حتی پیش از نبوت دچار هیچ‌گونه عمل قبیحی نشده است.

همچنین روایاتی در کتب اهل سنت گزارش شده است که به صراحت بیان می‌کند که هیچ‌گاه عورت آن‌حضرت دیده نشده است: در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: از کرامت‌هایی که پروردگارم نسبت به من انجام داده این است که احدی عورت مرا ندیده است (طبرانی، المعجم الصغیر، ۵۹/۲ و ابن عساکر، ۴۱۴/۳ و المتقی الهندی، ۴۱۱/۱۱ و ۴۵۴ و حلبی، ۸۷/۱ و ۸۸ و ۲۳۱). گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به روایت‌هایی که بعدها در مورد ایشان نقل شده است، دفع دخل مقدر کرده‌اند و چنین تهمت‌هایی را از خود دور داشته‌اند.

این مصونیت تا حدی بود که احمد بن حنبل از عایشه چنین نقلی را گزارش کرده است: «ما رأیت عورة رسول الله صلی الله علیه و سلم قط» (ابن حنبل، ۳۶۷/۴۳ و ابن ماجه، ۵۲۲/۱). اگر این روایت از نظر متن و سند مورد خدشه هم باشد، ولی به هر صورت با آن روایات مخالف و سبب وهن در آنها می‌شود زیرا گزارش کننده هر دو ابن حنبل است.

در روایتی از ابن عباس آمده است «کان صلی الله و سلم یغتسل وراء الحجرات، و ما رای احد عورته قط» یعنی رسول خدا ﷺ چنان بود که در پشت حجره ها غسل می کرد، و کسی هرگز عورت آن حضرت را ندید» (ابن حجر، فتح الباری ب، ۴۵۰/۶). این روایت را طبرانی نیز در المعجم الکبیر با ذکر سند نقل نموده است (طبرانی، المعجم الکبیر، ۷۱/۱۱). علامه امینی در رابطه با این روایت می نویسد: چگونه این حدیث شیخین (حدیث ناپوشیدگی پیامبر) را می توان با آنچه که از ابن عباس نقل شده است جمع کرد در حالی که خود گفته اند سند این روایت حسن است (امینی، ۲۸۹/۹).

همچنین روایتی دیگر از اهل سنت نقل شده است که حضرت علی علیه السلام فرمود: «أوصانی النبی صلی الله علیه وآله لا یغسله غیری، فإنه لا یری أحد عورتی إلا طمست عیناه» (ابن شهر آشوب، ۲۰۵/۱، قاضی عیاض، ۵۴/۱ و متقی هندی، ۲۵۰/۷ و بیهقی، ۲۴۴/۷). این حدیث به این معناست که هیچگاه عورت آن حضرت دیده نشد، و اگر کسی آن را می دید چشمانش کور می شد. سؤالی که پیش می آید این است که پس چرا چشمان کسانی که پیامبر ﷺ را در این روایات دیده اند کور نشده است؟! اگر گفته شود که قبل از دیدن شدن عورت پیامبر ﷺ، فرشته محافظ او پیامبر ﷺ را متنبه کرد؛ در پاسخ می گوییم که در برخی از این روایات تصریح به دیده شدن عورت پیامبر ﷺ شده است از جمله: عبارت «فما رؤیت عورته من یومئذ» در روایت ابن عباس و نیز عبارت «فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ عُرْيَانًا» در روایت جابر.

ب) روایات نهی پیامبر ﷺ از کشف عورت

روایاتی از پیامبر ﷺ در کتب اهل سنت گزارش شده است که پیامبر ﷺ نه تنها دیگران را از چنین کاری نهی می کرد؛ بلکه این کار را برای کودکان نیز جایز نمی دانست. چنانکه حاکم نیشابوری در «مستدرک» از قول محمد بن عیاض روایت کرده که: «مرا در کودکی به خدمت رسول خدا ﷺ بردند. پارچه ای بر تنم بود ولی قسمت پوشیدنی بدنم پیدا

بود. پیامبر ﷺ فرمود: قسمت پوشیدنی بدنش را بپوشانید زیرا حرمت قسمت پوشیدنی بدن کودک مثل حرمت همان قسمت بدن مرد بزرگ است. و خدا به کسی که قسمت پوشیدنی بدنش را بیرون انداخته باشد نظر نمی‌افکند» (حاکم، ۲۵۷/۳).

همچنین مسلم در صحیح خود آورده است که مسور بن مخرمه گوید: من سنگ بزرگ و سنگینی را بر دوش می‌کشیدم و برکرم آزاری سبک بسته بودم که در وقت حمل آن سنگ باز شد و به خاطر آن سنگ نتوانستم آن را ببندم و همچنان برهنه رفتم تا سنگ را به جای خود بردم، که رسول خدا ﷺ فرمود: برگرد ازارت را ببند و برهنه راه نرو (مسلم، ۲۶۸/۱). لازم به ذکر است که مسور در زمان فتح مکه شش ساله بوده است (طبرانی، معجم الکبیر، ۶/۲۰) و این گزارش مربوط به کودکی اوست.

چگونه رسول خدا ﷺ کودکان را از کاری باز می‌دارد که خود در سی و پنج سالگی مرتکب آن شده است؟!

ج) روایتی که دستور به پوشاندن ران داده است:

علاوه بر روایاتی که ذکر شد، روایاتی وجود دارد که پیامبر ﷺ حتی دستور به پوشاندن ران داده است. وقتی پیامبر ﷺ چنین حساسیتی نسبت به پوشش دارد چگونه ممکن است خود دچار چنین کار زشتی شده باشد.

احمد بن حنبل روایتی از قول محمد بن جحش ثبت کرده که «پیامبر ﷺ از کنار معمر که در کنار مسجد سر پا نشسته و قسمتی از رانش دیده می‌شد گذشت. به او فرمود: ای معمر! رانت را بپوشان زیرا ران از محل‌های پوشیدنی بدن است^۱» (ابن حنبل، ۱۶۵/۳۷). بخاری همین روایت را با اندکی تفاوت از ابن جحش در تاریخ کبیر خویش نقل می‌کند (بخاری، ۱۳/۱).

۱. حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، حَدَّثَنَا حُفْصُ بْنُ مَيْسَرَةَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي كَثِيرٍ مَوْلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَحْشٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَحْشٍ، خَتْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ عَلَى مَعْمَرٍ بَفَنَاءِ الْمَسْجِدِ مُحْتَبِيًا كَاشِفًا عَنْ طَرَفٍ فُخِذَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "خَمِّرْ فُخْذَكَ يَا مَعْمَرُ؛ فَإِنَّ الْفُخْذَ عَوْرَةٌ."

همچنین جرهد اسلمی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «من پارچه‌ای بر تن داشتم و رانم عریان شده بود. پیامبر ﷺ از کنارم گذشت و فرمود: رانت را بپوشان، زیرا ران از اعضای پوشیدنی بدن است» (ابن حنبل، ۲۵/۲۸۰). ترمذی این روایت را نقل نموده و می‌گوید: حدیثی نیکو است (ترمذی، ۴/۱۹۷). شوکانی در «نیل الاوطار» می‌نویسد: ابن حبان این حدیث را صحیح دانسته است (شوکانی، ۲/۵۰). علامه امینی در رابطه با این روایات می‌نویسد: شریعتی که حضرتش آورده و مکتب اخلاقی‌اش ران را «عورت» و از محل‌های پنهان کردنی بدن شمرده و دستور پوشاندنش را داده است چطور در آن، روایات ناپوشیدگی پیامبر ﷺ قرار دارد؟ (امینی، ۹/۲۹۰).

۴-۳. مخالف با عقل

خداوند پیامبر ﷺ را اسوه و الگو می‌داند که باید مردم به او نگاه کنند و اعمال و گفتار او را سرمشق زندگی خویش قرار دهند و مانند او رفتار کنند چنانکه می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الاحزاب، ۲۱). «لازمه این سخن این است که پیامبر ﷺ مرتکب هیچ خطایی نشود. زیرا در این صورت نقض غرض شده و با حکمت الهی ناسازگار خواهد بود. آیا عقل می‌پذیرد فرد خطاکار بتواند الگو باشد؟ اگر پیامبران رفتارشان برخلاف گفتارشان باشد، هرگز نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند زیرا در این صورت ممکن است برخلاف گفته‌های خود عمل نموده و بین گفته و کردار آن‌ها هماهنگی وجود نداشته باشد؛ در حالی که خداوند در قرآن کریم، عدم هماهنگی بین گفتار و کردار را گناه بزرگ شمرده و سبب خشم خود دانسته است، آن جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرُ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (الصف، ۲ — ۳). حال چگونه ممکن است که خداوند کسی را برای هدایت مردم انتخاب کند که عملکرد او مایه خشم خداوند شود؟ آیا می‌توان به کسی که خداوند در موردش فرموده است: «وَإِنَّكَ

۱. حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، عَنْ سُفْيَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو الزِّنَادِ، عَنْ زُرْعَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جَرُهْدٍ، عَنْ جَدِّهِ جَرُهْدٍ، قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى بَرْدَةَ، وَقَدْ انْكَشَفَتْ فَخِزِي قَالَ: "عَطَّ فَإِنَّ الْفَخْدَ عَوْرَةٌ."

لَعَلَّی خُلِقَ عَظِیمٌ» (القلم، ۴)، چنین روایاتی را نسبت داد؟ آیا شرم و حیا پس از این وقایع و رسوائیها به یکباره در وجود پیامبر اکرم پیدا شده است؟

گزارش‌کنندگان ناپوشیدگی پیامبر ﷺ روایتی را از ابو سعید خدری نقل می‌کنند که می‌گوید: «از دوشیزه در حجاب شرمگین‌تر است و چون چیزی را ناخوشایند داشت در چهره‌اش می‌خواندیم» (ابن حنبل، ۲۱۷/۱۸ و بخاری، ۲۵۱/۹ و مسلم، ۱۸۰۹/۴)؛ آیا این روایت با روایات ناپوشیدگی ایشان در تضاد نیست؟ آیا می‌توان به پیامبری که در حیا چنان است که خود می‌گویند، چنین صفتی را نسبت داد؟ این روایات چگونه با شأن ایشان سازگار است؟

تردیدی نیست که پیامبران از هر نوع عیب و نقص و خصوصیات و حرکاتی که سبب تنفر مردم می‌شود، به دور بودند تا اعتماد مردم به آنان دچار خدشه نشود زیرا اگر مردم به آنها اعتماد نکنند، گفته‌های آنان را جدی نخواهند گرفت و به اوامر و نواهی ایشان گوش نخواهند داد؛ پس پیامبران از هر گونه اشتباهی معصوم بوده‌اند. لذا آیا می‌توان پذیرفت پیامبر اکرم ﷺ مرتکب کاری شدند که حتی مشرکان نیز آن را قبیح و زشت می‌دانستند؟ چنانکه روایتی در این زمینه نقل شده است که:

«ابوبکر گوید: هنگامی که ما با رسول خدا ﷺ در غار بودیم یکی از مشرکان که به تعقیب ما آمده بود، آمد و جامه خود را عقب زد و عورتش را باز کرد و نشست و شروع به بول کردن کرد. ابوبکر که ترسیده بود گفت: ای رسول خدا اینان ما را دیدند؟! رسول خدا در پاسخ او فرمود: «لو رآنا لم یکشف عن فرجه» اگر ما را دیده بود عورتش را این‌گونه باز نمی‌کرد؟! (ابن حجر، فتح الباری، ۱۰/۷). این روایت نشان از قبیح بودن این‌کار حتی در نزد مشرکان دارد. با توجه به این موضوع، چگونه ممکن است رسول خدا ﷺ دست به کاری بزند که حتی نزد مشرکان نیز زشت و قبیح است؟!

پیشوای دینی باید از هرگونه اشتباهی معصوم باشد تا حجت بر مردم تمام شود بدین صورت که اگر خداوند بخواهد کسی را مجازات کند باید زبان عذر او را کوتاه کرده باشد

و چنین نباشد که بنده بگوید اگر من فلان دستور را انجام ندادم، به خاطر این است که پیامبر خدا که حجت او در روی زمین بود، انجام نداد به همین دلیل حجت بر من تمام نشد و من فکر کردم که انجام آن لازم نیست.

۴-۴. اضطراب روایات

متن این روایات با همدیگر اختلاف دارد و همین اختلاف سبب وهن و بی اعتباری آنها می شود: در اینکه این جریان در چه زمانی اتفاق افتاده، اختلاف و تعارض وجود دارد؛ برخی آن را در کودکی آن حضرت نقل کرده اند، برخی در نوجوانی و برخی مربوط به دوران جوانی و قبل از بعثت پیامبر ﷺ.

علاوه بر آن، در اصل ماجرا نیز تناقض میان روایات مشهود است: در برخی آمده که در زمان اصلاح چاه زمزم به وسیله ابوطالب اتفاق افتاد، و برخی در ماجرای تجدید بنای کعبه بوده و برخی نیز در هنگام بازی و یا کمک به ساخت خانه ابن جدعان. به سبب چنین اختلافاتی - همانطور که در مقدمه بیان شد - برخی احتمال داده اند که این ماجرا دوبار اتفاق افتاده یکی در کودکی و دیگری در سی و پنج سالگی آن حضرت. و به دنبال آن برای جمع این روایات، به توجیهاتی پرداخته اند اما در این توجیهات به قراین متنی توجه ننموده اند که توضیح آن در مقدمه آمد.

مضاف بر موارد مذکور، در ذکر اینکه پیامبر ﷺ با چه کسی بود نیز تفاوت نقل وجود دارد. همچنین در اینکه پیامبر ﷺ به اختیار خود به بالا زدن لباس اقدام نموده یا به پیشنهاد کسی دیگر نیز اختلاف وجود دارد. و نیز، چگونگی ممانعت فرشته الهی در این جریانات به طور متفاوت نقل شده است. در برخی از آنها پیامبر ﷺ دچار بی هوشی شده و در برخی فقط صدای یک منادی را شنیده است و در یک روایت دیگر که در برابر این روایات قرار داشت، آمده بود که اصلاً پیامبر جامه از تن بیرون نکرده است!

چگونه می توان این روایات را با چنین اضطرابی پذیرفت؟!

۵. خاستگاه جعل روایات

به نظر می‌رسد این روایات در عصر معاویه جعل شده است. یکی از حوادث غم‌انگیزی که در عصر اموی و به دستور معاویه رخ داد، جریان حدیث‌سازی و جعل روایت است. در اینگونه از احادیث، پیامبر ﷺ از شخصیت و ارزش خویش ساقط می‌شود و تا حد یک انسان عادی، بلکه از آن هم پایین‌تر می‌آید. همان‌طور که پیش از این آمد که حتی مشرکان از مکشوف‌العوره شدن شرم داشتند اما برای پیامبر ﷺ روایات ناپوشیدگی‌اش را در سی و پنج سالگی نقل می‌کنند.

ابن ابی‌الحدید از مدائنی درباره جعل حدیث در عصر معاویه نقل می‌کند که: معاویه از سال ۴۰ هجری تا سال ۶۰ هجری حکومت و خلافت داشت. مردمان دنیا پرست در این مدت دراز در ساختن احادیث دروغین با یکدیگر رقابت می‌کردند و بر هم سبقت می‌جستند. بدین ترتیب احادیث جعلی بسیار پیدا شد و دروغ‌های فراوان نشر گردید. فقها و قاضیان و والیان هم گرفتار این مسئله شدند و همه باید این راه را می‌رفتند. کسانی که بیشتر از همه گرفتار بودند قاریان ریاکار و ضعیف‌الایمان بودند که به ظاهر خود را اهل عبادت و خشوع نشان می‌دادند. اینان حدیث می‌ساختند تا نزد والیان بهره‌ای داشته باشند و به دستگاه قدرت، تقرب یابند و از اموال و املاک و منازل استفاده کنند و بدین منوال ادامه یافت تا اینکه چنین اخبار و احادیث دروغین به دست دینداران و کسانی که از دروغ پرهیز داشتند رسید. اینان به گمان صحت، احادیث مزبور را نقل کردند. اگر آنها می‌دانستند که دروغ است، هرگز آن را بازگو نمی‌نمودند و به آن اعتقاد نمی‌ورزیدند (ابن ابی‌الحدید، ۴۵/۱۱-۴۶).

معاویه در اجرای این سیاست چند هدف را دنبال می‌کرد: اول اینکه قسم یاد کرده بود تا نام مقدس پیامبر اسلام ﷺ را دفن کند (همانجا، ۱۳۰/۵) و در این راه نهایت کوشش خود را انجام داد تا با تحریف احکام اسلامی به این هدف دست یابد. و دوم اینکه در نتیجه انتشار این روایات مجعول در مصادر و متون اسلامی، شخصیت والای رسول خدا ﷺ در

نظر معتقدان به صحت این گونه احادیث، از سطح یک انسان عادی پایین تر می آید و جای ایراد به زمامداران و خلفای هواپرست و شهوترانی مانند یزید بن معاویه باقی نمی ماند. و در این مسیر از راویان بد سابقه از جمله ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه، و عروه بن زبیر استفاده نمود (همانجا، ۶۳/۴) تا در برابر ثمنی بخش و ناچیز این روایات را جعل کنند. و متأسفانه این روایات به عنوان معرف شخصیت پیامبر ﷺ اسلام در کتب اهل سنت آمد و به عنوان معرفی اسلام و پیامبر ﷺ و احکام و دستوراتش عرضه شد. سید جعفر عاملی در رابطه با این روایات می نویسد: «بنا به گفته برخی از نویسندگان معاصر بعید نیست که این افسانه زشت، یعنی افسانه برهنه شدن و کشف عورت انبیاء و پیامبران الهی، از کتاب های تحریف شده اهل کتاب در روایات اسلامی آمده و از آنها بدینجا سرایت کرده و بوسیله دروغ پردازان رنگ و آبی هم گرفته است، زیرا در کتاب اشعیا آمده است که وی سه سال تمام در میان مردم با پای برهنه و بدن عریان راه می رفت تا به مردم نشان دهد که پادشاه آشور بدینگونه مصریان را به اسارت برد و در تکوین نهم قسمت (۲۱) آمده که نوح پیغمبر شراب نوشید و مست شد آنگاه برهنه شد و در صموئیل اولی - اصحاح ۱۹ فقره ۲۳/۲۴ آمده که صموئیل آمد و ادعای نبوت کرد و «نایوت» نیز بیامد و جامه خود را بیرون آورده و در پیش روی صموئیل قرار گرفت و هم چنان شب و روز برهنه در پیش روی او بود» (عاملی، ۱۷۴/۲). پس با توجه به آنچه آمد می توان گفت این روایات برگرفته از روایاتی است که در کتب تحریف شده اهل کتاب وجود دارد که براساس آنها برای تخریب چهره پیامبر ﷺ توسط بنی امیه ساخته و نقل شده است.

نتایج مقاله

۱- در کتب روایی، تاریخی و سیره چهار دسته روایت درمورد ناپوشیدگی پیامبر اکرم ﷺ وجود دارد: دسته اول، هنگام بازی در کودکی؛ دسته دوم، هنگام کمک به ساخت خانه ابن جدعان در کودکی؛ دسته سوم، هنگام اصلاح چاه زمزم در نوجوانی؛ دسته چهارم، در زمان

بازسازی کعبه در جوانی؛ که همه آنها از جهت سند و محتوا مخدوش هستند.

۲- در نقد سندی، همه منابع و اسناد روایات مذکور مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید که همه آنها یا مرسل بوده و یا دچار ضعف راوی بوده و یا به هر دو آسیب دچار بودند.

۳- در نقد متنی و محتوایی نیز، روایات را از جهت - مخالفت با آیات قرآن، مخالفت با سنت، مخالفت با عقل و اضطراب روایات مورد بررسی و مذاقه قرار دادیم که با آسیب‌های جدی روبرو بودند.

۴- در نهایت روشن گردید که این روایات برگرفته از روایاتی است که در کتب تحریف شده اهل کتاب وجود دارد و بنی امیه و در رأس آنها معاویه این روایات را برای تخریب چهره پیامبر ﷺ ساخته‌اند تا شخصیت والای رسول خدا ﷺ را در نظر معتقدان به صحت این‌گونه احادیث، از سطح یک انسان عادی پایین‌تر آورند تا جای ایراد به زمامداران و خلفای هواپرست و شهوترانی مانند یزید بن معاویه باقی نماند.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد رازی، الجرحُ و التعديل. بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۳۷۱.
۳. ابن أبی الحدید، عبدالحمید، شرحُ نهجِ البلاغہ. بی جا، مؤسسه إسماعیلیان للطباعة و النشر و التوزيع، بی تا.
۴. ابن اسحاق، محمد، سيرةُ ابنِ إسحاق (السير و المغازی). بی جا، معهد الدراسات و الأبحاث للتعريف، بی تا.
۵. ابن حبان، محمد، صحيح ابن حبان. بی جا، مؤسسه الرساله، ۱۹۹۳.
۶. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیبُ التهذیب. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۴.
۷. همو، طبقاتُ المُدلسین. اردن، مكتبة المنار، بی تا.
۸. همو، فتحُ الباری. بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
۹. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند الإمام أحمد بن حنبل. بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۶.
۱۰. ابن شهر آشوب، رشیدالدین محمد، مناقب آل أبی طالب. النجف الأشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶.
۱۱. ابن عدی جرجانی، عبدالله، الكامل. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۹.
۱۲. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینة دمشق. بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۵.
۱۳. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم دینوری، المعارف. قاهره، دار المعارف، بی تا.
۱۴. ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة. بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷.
۱۵. ابن ماجه، محمد بن یزید، سننُ ابنِ ماجه. بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۸.
۱۶. ابن هشام، عبد الملك بن هشام حمیری، السيرةُ النَّبَوِیَّة. بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۱۷. امینی، عبدالحسین، الغدير. بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۳۹۷.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، تاریخُ الکبیر. ترکیه، المكتبة الاسلامیه، بی تا.
۱۹. همو، صحیحُ بخاری. قاهره، لجنة إحياء كتب السنة، ۱۴۱۰.
۲۰. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، دلائلُ النَّبُوَّة و معرفةُ أحوال صاحبِ الشَّریعة. بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵.
۲۱. ترکاشوند، امیرحسین، حجاب شرعی در عصر پیامبر ﷺ. تهران، بی نا (نسخه الکترونیک)، ۲۰۱۱.
۲۲. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله، مُستدرک حاکم. بی جا، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریفة، بی تا.
۲۳. الحلبي، ابوالفرج نورالدین علی، السيرةُ الحلبیَّة. بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۰.
۲۴. ذهبی، شمس الدین، میزانُ الاعتدال. بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بی تا.
۲۵. سهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله، الروضُ الأنفُ فی تفسیرِ السيرةِ النَّبَوِیَّة لِابنِ هشام. بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹.
۲۶. سیدرضی، محمد بن الحسین، نهج البلاغہ. ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات عهد، ۲۰۰۰.
۲۷. شوکانی، محمد بن علی، نیلُ الأوطار. بیروت، دارالجیل، ۱۹۷۳.
۲۸. صالحی شامی، محمد بن یوسف، سُبُلُ الهدی و الرشاد فی سيرةِ خیرِ العباد. بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴.
۲۹. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجمُ الصَّغیر. بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۳۰. همو، المعجمُ الکبیر. بی جا، دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۳۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحیحُ من سيرةِ النَّبِیِّ الأعظم ﷺ. بیروت، دار السيرة، ۱۴۱۵.
۳۲. عقیلی، محمد بن عمرو، ضَعْفُ العقیلی. بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸.
۳۳. قاضی عیاض، ابوالفضل، الشیفا بتعريفِ حُقوقِ المصطفی. بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۹.

۳۴. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام، کُنزُ الْعَمَال. بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹.
۳۵. مجلسی، محمدباقر، بحارُ الْأَنْوَار. بیروت، دارِ احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
۳۶. مزی، یوسف بن عبد الرحمن، تَهْذِیبُ الْکَمَال. بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳.
۳۷. مسلم بن حجاج نیشابوری، صَحِیحُ مُسْلِم. قاهره، دارالحدیث، ۱۴۱۲.
۳۸. نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب، الضُّعْفَاءُ وَ الْمَتْرُوكِينَ. بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۰۶.
۳۹. هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مَجْمَعُ الزَّوَائِد. بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸.
۴۰. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب، تاریخ الیعقوبی. بیروت، دارصادر، بی تا.

